أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم

روایات در قضیۀ سَمُرَه را خواندیم. در آنجا عرض شد که روایات بر چند دسته هستند.

یک دسته که از نظر سند، شک و شبهه‌ای نیست، روایت کافی است که سند به عبداللَه بن بکیر می‌رسد که آنجا لاضرر و لاضرار است انک رجل مضار و لاضرر و لاضرار.

دستۀ دوم روایتی است که از طریق ابن مَسکان به امام باقر علیه السلام می‌رسد و در آنجا لاضرر و لاضرار علی مؤمن است

و سوم در آنجایی است که انک رجلٌ مضار هست که مرسلۀ صدوق است و لاضرر و لاضرار در آن نیست روایت ...است اگر اشتباه نکرده باشم.

از طریق عامه هم در اینجا روایاتی آمده آنچه که در نظرم هست ظاهراً در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید از واصل از امام باقر علیه السلام همین خبر سَمُره را نقل می‌کند و در آنجا عنوان انک رجلٌ مضارّ هست و همینطور در بعضی از کتب دیگر اهل سنت هم آمده البته بحث راجع به این روایت سَمُره و دلالتش و تحقیق راجع به کم و زیادش و اصل مُحکَّم در این کم و زیاد بودن، اینها بعداً می‌آید. ما می‌خواهیم ببینیم که خود این قاعدۀ لا ضرر و لا ضرار در کدامیک از روایات، اسمی از آن به میان آمده.

دو روایت هست که این دو روایت از طریق امامیه است یکی روایت کافی است از محمد بن یحیی و تهذیب هم ظاهراً از خود کافی نقل می‌کند و در طریقش محمد بن عبداللَه بن هلال است از عقبة بن خالد عن ابی عبداللَه علیه السلام که در این روایت بحث دربارۀ شفعه است قال قضی رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله بالشُفعة بین الشرکاء فی الارضین و المساکن چون در باب شفعه حقوقی که تعلق می‌گیرد به شرکاء حق مُشاء است قبل از قسمت، در زمین و در مسکن، اگر یکی از آنها سهم خودش را فروخت دیگری فوراً، البته این فوری است دیگر، بالتراخی نمی‌شود، فی الفور می‌تواند اخذ به شفعه بکند و آن سهی را که آن فروخته این بخرد و در اینجا باز این قاعدۀ لاضرر می‌آید و فروعاتی هم بر آن مترتب می‌شود.

فرض کنید اگر یک شخصی من باب مثال از باب اضرار بخواهد اینکار را بکند و یک مال بیشتری را بخواهد بذل بکند آیا در این اینجا این معامله صحیح است یا صحیح نیست؟ یا این شخصی که أخذ به شفعه می‌کند بر چه اساسی باید اخذ به شفعه بکند؟ اینها دیگر از فروعات مسأله است. ولی آنچه که هست این است که در اینجا دارد و قال لاضرر و لاضرار، در اینجا امام صادق علیه السلام لاضرر و لاضرار را نسبت می‌دهند به پیغمبر در اخذ به شفعه، قضی رسول اللَه فی الشفعة بین الشرکاء و فلان و قال لاضرر و لاضرار.

این یک روایت است البته در این روایت خدشه شده به دو نفر، یکی محمد بن عبداللَه بن هلال است که توثیق نشده، با اینکه از مشایخ است و در طریق کامل الزیارات است ولی در عین حال می‌گویند توثیق نشده البته حالا بحث راجع به محمد بن عبداللَه بن هلال را ما انشاء اللَه یا فردا یا پس فردا می‌آئیم بحثش را می‌کنیم همینطور راجع به عقبة بن خالد، در عقبة بن خالد هم که طبقۀ اُولی از روات است توثیقی نشده گرچه بعضی‌ها فی الجمله توثیقی کردند مثل کشّی. ولی آنطور که باید و شاید نشده لذا این روایت را بعضی‌ها از روایات ضعاف می‌شمارند به این دو نفری که در اینجا ذکر شد.

روایت دومی که در اینجا مطرح است روایتی است از محمد بن عبداللَه باز از عقبة بن خالد عن ابی عبداللَه علیه السلام قال: قضی رسول اللَه بین اهل البادیة أنّه لا یُمنع فَضلُ ماء لیُمنَعَ به فضل کلآء و قال لاضرر و لاضرار. پیغمبر بین اهل بادیه اینطور حکم کردند که شما از آب منع نکنید تا اینکه از چرا منع بشود. به خاطر اینکه در بادیه این طور بود که هر قبیله‌ای می‌آمدند یک چاهی داشتند و از این چاه استفاده می‌کردند و آن افرادی که دارای مواشی بودند در آن حول و حوش، اینها رعی می‌کردند در مواشی‌شان، و اینها خب بعد از رعی نیاز به آب داشتند، چهارپایانشان بعد از چرا می‌آمدند آب می‌خوردند و اینها ممانعت می‌کردند و از آنها می‌خواستند پول بگیرند و اینها، پیغمبر فرمودند که شما ممانعت از زیادی آب نکنید شما که حالا چاهتان آب دارد، مواشی خودتان را آب می‌دهید، خودتان از آب استفاده می کنید، زراعتتان را آب می‌دهید، حالا اگر گله‌ای هم آمد به آن آب بدهید، چرا دیگر بخواهید منع کنیدتا اینکه از چریدن، اینها منع بشوند.

خب، بحث راجع به اینکه حالا آیا این چاه قبلاً بوده و بعد آن قبیله آمده در آنجا منزل گرفته یا این قبیله اصلاً این چاه را کنده‌اند، دیگر در اینجا این مسائل مطرح نیست، این هم باز یکی از آن جهاتی است که گفتند مقام، مقام اجمال است ها. شما نمی‌دانید که آیا این چاه چاهی بوده که قبلاً بوده و اینها حق ندارند، یا اینکه این چاهی است که خود اینها کندند، بعداً می‌آئیم می‌گوئیم ولو اینکه چاه خود اینها هم باشد ولی باز در عین حال اینها باید بدهند، روایاتی هست در اینجا. یعنی اگر ما آن قرائن را نداشتیم ما حمل می‌کردیم بر این که این چاه چاهی بوده که مال خودشان نبوده منتهی یک حق تصرّفی دارند ولی اگر چاه مال خودش است خب شخص، الناس مسلَّطون علی اموالهم، نمی‌خواهد مواشی دیگر سیراب بشوند، تصرف در اموال اقتضاء این را می کند.

یک معنایی که این روایت شده این است که شما از زیادی آب منع نکنید تا اینکه از زیادی چرا منع بشود یعنی دیگران مثلاً می‌خواهند زراعت بکنند شما آبشان را به آنها ندهید آنها زراعت نمی‌کنند در نتیجه آن مراتع کم می‌شود، آن کشت و زرع کم می‌شود، معانی مختلفی شده ولی آن معنایی که عرض کردم این معنی أظهر است از این دو.

این دو روایتی است که عقبة بن خالد از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند جدای آن، البته ما یک اقضیة النبی داریم، قضاهائی که پیغمبر کردند و آن اقضیه، هم اهل سنت او را نقل کردند و هم امامیّه.

روایتی را که اهل سنت نقل کردند آن روایت، روایتی است که می‌رسد به عبادة بن صامت که از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است، که این روایت را احمد بن حنبل در مسند کبیرش نقل کرده و دیگران هم از احمد بن حنبل گرفتند مانند سنن و اینها، روایت دارد انّ من قضاء رسول اللَه أنّ المعدن ؟ اینها همه؟ هستند، یعنی معدن؟ است، یعنی اگر کسی از معدن چیزی بردارد مدیون نمی‌شود یا اگر کسی آبی از چاه بردارد این غرامتی ندارد. در اینجا، خود همین ؟ دلیل بر این است که آن چاه، اعم از اینکه چه چاهی باشد. و اگر حیوانی را، اگر البته شرائطش را لحاظ کرده باشند، محافظت کرده باشند، حیوان می‌آید، می‌زند یک چیزی را می‌شکند، درصورتی که آن چوپان، آن راعی، آن کسی که محافظ است، رعایت کرده باشد، آن ؟ است منتهی اگر آمد و مثلاً فرض کنید که دارد حرکت می‌کند، یک هندوانه‌ای، یک خربزه‌ای سر راهش است، او با لگد می‌زند او را از بین می‌برد، آن دیگر تقصیر کسی است که این را گذاشته وسط راه ، چون این نمی‌فهمد و این خلاصه تلف می‌شود، یا اینکه فرض کنید یک حیوانی را بستند یک جایی، یک بچه‌ای می‌رود اذیتش می‌کند، یا اینکه یک شخص می‌رود اذیتش می‌کند آن با لگد می‌زند و او تلف می‌شود این بر عهدۀ صاحب حیوان نیست که دیه بپردازد و یا حتی این جراحتهایی که وارد می‌کند بر عهدۀ صاحب حیوان نیست، اینها همه؟ است.

بعد فرمود: و قضی ؟ و قضی ؟ و قضی فلان تا اینکه می‌آید و للعاهر الحجر، مفصل است روایتش حالا دیگر روایتش را خود شما می‌بینید، این روایات زیاد است\_ حالا یک مطلبی هم در این ضمن یادم باشد که در ذیل این حدیث بگویم، یک اشتباهی که در اینجا بعضی‌ها مرتکب شدند، جهتش را عرض می‌کنم\_ بعد راجع به قتل جنین صحبت می‌کند تا می‌آید اینجا که عبادة بن صامت می‌گوید که و قضی أن لاضرر و لاضرار، حکم کرد پیغمبر که ضرری و ضراری ...، و قضی بین اهل البادیه و فلان و این حرفها...تا این مطلب تمام می‌شود. بعد ما می‌بینیم که همین عقبة ابن خالد آمده این اقضیة النبی را، این قضاها را از امام صادق علیه السلام تکه تکه نقل کرده، مثلاً دارد ففی الفقیه باسناد محمد بن عبداللَه بن هلال ؟ عن ابی عبداللَه فرمود قال من قضاء رسول اللَه ؟ فلان، این یک روایت. مثلاً در این جا دارد ففی الکافی و التهذیب از سکونی نقل می‌کند ابی عبداللَه علیه السلام قال رسول اللَه ؟ یعنی همین روایت عبادة بن صامت را، امام صادق این را تکه تکه بیان کردند و این دلیل می‌شود بر اینکه این عبادة بن صامت چه نحوه بیان کرده.

مثلاً در تهذیب محمد بن عبداللَه از عقبة بن خالد از ابی عبداللَه است که فرمود قضی رسول اللَه أنّ ثمرة النخل للذّی عبّرها، ثمرۀ نخل برای کسی است که این را درستش کرده، قبلاً صاحب این نخل هر کسی بوده ثمرۀ نخل هم مال اوست، اگر شما نخل را فروختید، ثمرۀ نخل مال آن کسی است که قبلاً این را درستش کرده، عبّرها یعنی درست کرده، ؟ کرده این را، آخر گرد نر را می‌گیرند و به آن شاخۀ ماده می‌زنند و درست می‌کنند، این ثمرۀ نخل مال آن است، گرچه نخل را بفروشد، الّا أن یشترط المُبتاع، مگر اینکه آن خریدار شرط کند که ثمره‌اش هم مال اوست ولی مقتضای این معامله این است که این نماء ات مال کسی است که این نماء را درست کرده و همینطور در بقیه که حالا من دیگر اینها را نمی‌خوانم ولی در تمام اینها امام صادق علیه السلام این قضاها را یکی یکی بیان کردند و عقبة بن خالد هم اینها را نقل می‌کند و دو تا از اینها همان شفعه است که در آنجا دارد و قال لاضرر و لاضرار و یکیش همان روایت فضل ماء بئر است که در آنجا هم داریم لاضرر و لاضرار ولی در بقیه‌اش لاضرر و لاضرار نیست.

مرحوم شیخ الشّریعۀ اصفهانی، که الآن این کتاب که در دست من است همین کتاب ایشان است، رسالۀ ایشان است، ایشان در اینجا آمدند یک مطلبی را فرمودند همانطوری که خودشان هم استبعاد کردند در تلّقی این مسأله، واقعاً هم همینطور است، ایشان آمدند در اینجا فرمودند که اصلاً این روایاتی که از باب شفعه و فلان و این حرفها است، این روایات اصلش همان روایت عبادة بن صامت است و عبادة بن صامت تمام این اقضیۀ پیغمبر را، هر کدام را جدا جدا و تکه تکه نقل کردند، پیغمبردر فلان جا فلان حکم را کردند، حکم به لاضرر و لاضرار، حالا اگر این لاضرر و لاضرار در شفعه بود و در فضل ماء بود خب چرا عبادة بن صامت نیامد در ذیل آنها این کلام را بیاورد؟

مثلاً پیغمبر قضی بالشفعة بین الأرضین و المساکین، شفعه مثلاً حق کیست؟ حق آن صاحب مشاع است. در یک روایتی هم داریم در باب شفعه، قضی رسول اللَه شفعه ... و لاضرر و لاضرار، آن وقت یک روایتی داریم که اذا عُرَّفَت العُرفَ فلا شُفعة، این شفعه تا جایی است که علامات نصب نشود و تقسیم نشود آن زمین، اگر آمدند علامت گذاشتند، آقا این یک جریب مال فلانی، یک علامت هم گذاشتند، این یک جریب هم مال فلانی، دیگر در آنجا اگر شخصی آمد جریب خودش را فروخت دیگر در آنجا شفعه نیست، شفعه در آنجایی است که مشاع است وقتی که تقسیم کردند دیگر از اشتراک می‌رود بیرون دیگر، هر کسی سهم خودش را برمی‌دارد. واینجا شارع برای خاطر عدم ضرر آمده اخذ به شفعه را یکی از حقوق برای آن شرکاء قرار داده، عُرَّفَت تعریفا یعنی علامت گذاشتن تقسیم کردن، حد نصب کردن، حدةالحدود.

در اینجا مسأله‌ای که به ذهن می‌رسد این است که اگر در این اقضیۀ پیغمبر جملۀ لاضرر و لاضرار باشد، عبادة بن صامت باید بیاید در ذیل حدیث قضاء شفعه و قضاء به فضل ماء این لاضرر را بیان کند نه اینکه بیاید به عنوان یک جملۀ مستقل بیان کند. بگوید پیغمبر قضا کرد در اینجا اینجور، در جریب اینجور، در شفعه اینجور، در فضل ماء اینجور و همینطور قضا کرد که لاضرر و لاضرار، خب معلوم می‌شود که در لاضرر و لاضرار یک قضیۀ جداست، قضیه مربوط به سمرة بن جندب است.

پیغمبر اکرم اصلاً دأبشان این بود و با بقیه، اگر کلمات آن حضرت را نگاه بکنیم، چون بعضی‌ها آمدند در اینجا این مطلب را مطرح کردند، آمدند گفتند که عبادة بن صامت آمده قضایایی که پیغمبر آن قضاها را در طول زمان انجام دادند، آنها را، همه را با یک عبارت، در یک صفحه بیان کرده، مثلاً می‌داند پیغمبر در قضیۀ سَمُرة بن جندب فلان قضا را انجام داد، در قضیه‌ای که شخصی آمده بود و یک لگد زده بود به یک زن و جنینش سقط شده بود فلان قضا را قرار داد گفت یک امه یا یک حُرّه باید آزاد کنید، در قضیۀ فضل ماء بئر آمد پیغمبر اینطوری فرمود، در قضیۀ شفعه اینطوری فرمود، قضاهایی که؛ حکم‌هایی را که پیغمبر آمدند این حکم‌ها را در جاهای مختلفی بیان کردند، این عبادة بن صامت آمده همۀ اینها را در یک جمله برای ما بیان کرده.

البته این ممکن است، این درست است ولی یک احتمالی هم در اینجا داده می‌شود و آن اینکه دأب پیغمبر در بسیاری موارد این بود که همیشه احکامی را که هیچ ربطی به هم نداشتند در ضمن یک جمله بیان می‌کردند. فرض کنید که در خطبات پیغمبر، ما می‌بینیم که جملات پیغمبر خیلی کوتاه بود و هر کدام مربوط به یک قضیه است مربوط به یک مسأله است، به والدین کمک کنید، زکات مالتان را این طوری بدهید.خب زکات ربطی به کمک به والدین ندارد. روزه را اینطور بگیرید، کسی که حج انجام بدهد با این شرائط، اینطور می‌شود و امثال ذلک، اینطور نبوده که پیغمبر بیایند یک مسأله را مطرح کنند و روی آن صحبت کنند، خیلی کلمات پیغمبر، کلمات مختصری بود و ممکن بود در عرض چند دقیقه مثلاً بیست حکم را پیغمبر در یک عبارت بیان بکنند، این دأب پیغمبر بود.

حالا ممکن است بگوئیم که این مسألۀ اقضیة النبی نه از باب این است که قضاهای مختلفی انجام شده؛ پیغمبر، فرض کنید که من باب مثال آمدند، بعضی از اینها را در ضمن یک جمله بیان کردند، بعد عبادة بن صامت آمده این را جزء قضا قرارداده. قضا یعنی اینکه پیغمبر اینطور حکم کرد، نه اینکه در خارج هم واقع شد،گرچه آن احتمالی اَوّلی اقرب است، چون یک قرائنی داریم، مثلاً در این قضاها ما می‌بینیم که مثلاً فلان شخص آمد، قضی؟ خب این معلوم است یک قضیۀ خارجیه است دیگر،که یک زنی، یک زن دیگری او را کشته، حالا این ارثی که به این زن می‌رسد پیغمبر چطوری بین ورّاث تقسیم بکند، و قضی فی الجنین المقتول ؟ پیغمبر بعد اینطور حکم کردند، و کان له من إمراته ؟ این معلوم می‌شود یک قضیۀ خارجی است یعنی یک حکایت را دارد نقل می‌کند پس بنابر این این احتمال دومی که من دادم این احتمال، احتمال بعید است مگر اینکه بگوئیم بعضی از اینها به صورت کلام پیغمبر است، این را داخل کرده در آن قضاهای خارجی که آن قضاها را مطرح کرده.

به هر صورت، ایشان قضیۀ لاضرر و لاضرار را جدا مطرح کرده، جدا بیان کرده، مرحوم شیخ الشریعۀ اصفهانی این جدا ذکر کردن را دلیل می‌گیرند بر اینکه عقبة بن خالد که آمده و همین‌ها را به عینه از امام صادق نقل کرده این لاضرر را از خودش اضافه کرده، یعنی امام صادق نفرمودند لا ضرر و لا ضرار، امام صادق همین اقضیة النبی را، قضاهای پیغمبر را آمدند بیان کردند، بعد عقبة بن خالد آمده اینها را از امام صادق نقل کرده بعد مشایخ و محدثین ما آمدند روایات عقبة بن خالد را تکه تکه کردند، خب این روایت زیاد بوده مثلاً دأب صاحب وسائل هم همین است می‌آید یک تکه از روایت را نقل می‌کند یک تکه را نقل نمی‌کند، شیخ هم همینطور است.

فرض کنید من باب مثال، در باب شفعه شیخ طوسی آمده در تهذیب، یا در مبسوط روایت عقبة بن خالد را این تکه‌اش را در اینجا نقل کرده دیگر بقیه‌اش را نقل نکرده. در باب دیات، آمده آن مقداری که مربوط به جنین و دیه و قتل هست نقل کرده و این دأب اینها بوده، حالا بالاخره اینها این کار را کردند، ولی خوب بود که همه را در هر جا که[خواستندبیاورند] نقل بکنند، ولی خب این کار را انجام ندادند.

بناءً علیهذا این عقبة بن خالد، اولاً این تقطیعی که در این جا هست، علماء و محدثین آمدند در کتابشان تقطیع کردند. دوم اینکه خود عقبة بن خالد آمده جملۀ لاضرر و لاضرار را اضافه کرده به شفعه وفضل ماء؛ نه اینکه امام علیه السلام این جملۀ لا ضرر را نقل کرده باشد و قرینه‌ای که ایشان بر این مطلب می‌گیرند یک ارتکاز ذهنی است که ایشان قاعدۀ لا ضرر را یک قاعدۀ وضعی نمی‌دانند، حکم وضعی نمی‌دانند بلکه حکم تکلیفی می‌دانند، و نهی را در اینجا دال بر حکم وضعی نمی‌دانند که البته اینجا بحثش بعداً خواهد آمد که تمام اینها، همه خالی از نظر نیست و اشتباه است، اگر در باب شفعه و در باب فضل ماء، مخصوصاً در باب شفعه، حالا در باب فضل ماء نه، در باب فضل ماء ممکن است بگوئیم نهی، نهی تکلیفی است، دلالتی بر غرامتی یا تاوانی، جبرانی، چیزی نداشته باشد، ولی قطعاً در باب شفعه نمی‌توانیم بگوئیم نهی، نهی تکلیفی است چون طرف می‌تواند أخذ به شفعه کند، یعنی به لحاظ حکم وضعی که اخذ به شفعه است پس معلوم می‌شود که لاضرر و لاضرار دلالت بر حکم وضعی می‌کند، نه اینکه دلالت بر نهی تحریمی می‌کند و چون مبنای ایشان در قاعدۀ لاضرر و لاضرار نهی تحریمی است نه اینکه حکم وضعی، بنابر این ایشان در اینجا به مخمصه افتادند آمدند چاره اندیشیدند و تنها راه برای نجات ازاین مخمصه و دفع این عویصه را این دانستند که در روایت عبادة بن صامت لاضرر و لاضرار اصلاً به شفعه نچسبیده و قضا به شفعه مذیّل به لاضرر و لاضرار نیست بلکه لاضرر و لاضرار جداست، آن وقت، آمدیم سراغ روایت عقبة بن خالد که از امام صادق نقل کرد، خب حضرت چه می‌گوید؟ یا حضرت در اینجا منظورشان این است که پیغمبر در شفعه، وقتی که حکم به شفعه می‌کند، خود کلام پیغمبر مذیَّل به لاضرر و لاضرار است، پس بنابر این لاضرر و لاضرار در این قضیه اثبات می‌شود یا اینکه، نه، پیغمبر کلامشان و قضائشان مذیّل به لا ضرر نیست، امام صادق کلام پیغمبر را در جای دیگر آوردند و ضمیمۀ شفعه کردند یعنی چرا پیغمبر، حق شفعه را داده به شرکا؟ لانّه قال لاضرر و لاضرار در قضیۀ سَمُره، چون این قضیۀ لاضرر ولاضرار ثابت شده در سَمُره، بنابر این ما استفاده می‌کنیم که در شفعه در اینجا ضرر است اگر طرف حقّ أخذ به شفعه نداشته باشد که آن ضرر است شاید آن شخص یک شریکی بیاورد که اینها با هم نسازند، من می‌خواهم با شما در این منزل شریک باشم نه اینکه شما یک یهودی بردارید بیاورید او را بخواهید شریک کنید، این ضرر است دیگر، پس امام صادق از همین لاضرر و لاضرار...، علت اینکه من گفتم فخر المحققّین ادعای تواتر کرده یا حداقل استفاضه، همین است ها، یعنی این لاضرر و لاضرار در قضیۀ سَمُره به قرائن دیگر من حیث المجموع استفاده می‌شود برای تواتر، شاید ایشان منظورشان این قسم تواتر بوده.

بناءً علیهذا جملۀ لاضرر و لاضرار در کلام امام صادق حکایت از یک قضایی می‌کند که آن قضا ربطی به شفعه ندارد ولی ایشان از آن قضا، استفادۀ شفعه دراینجا می‌کند ولی در هر حال صحبت در این است، بالاخره چه لاضرر، کلام پیغمبر باشد یا کلام امام باشد، ما می‌خواهیم در این مَنصّه...، ایشان برای اینکه این مسأله را بردارد آمده لاضرری را که راوی آمده از امام نقل کرده، آن لاضرر را به خود راوی چسبانده، گفته راوی از خودش اضافه کرده، وقتی که راوی از خودش اضافه کرده به سلیقۀ خودش پس بنابر این کلام امام صادق مذیّل به لاضرر نیست، خود راوی آمده گفته است پس بنابر این، حکم، از باب نهی تحریمی اثبات می‌شود، امّا حکم وضعی دیگر اثبات نمی‌شود، این، این شُبهه‌ای بود که ایشان کردند و اما دلیل خیلی واضحش این است که شما به چه دلیلی می‌آئید یک کلامی را که از امام صادق راوی نقل کرده شما این را می‌گوئید راوی از خودش اضافه کرده؟!

حالا عبارتی که ایشان دارند من در اینجا می‌خوانم تا اینکه ببینید ایشان خودش هم متوجه این قضیه بوده، انّ الراجح فی نظری القاصر ارادة النهی التکلیفی من حدیث الضّرر، این نهی تکلیفی دارد وضعی ندارد و ؟ عند البحث عنه فی اوقات المختلفه ارادة النهی تکلیفا؟، من قبلاً هم نهی تکلیفی را از او می‌فهمیدم، الا انّه یثبتنی من الجزم به، مرا باز می‌داشت از جزم به اینکه روایت، دلالت بر نهی تحریمی می‌کند، نهی تکلیفی می‌کند؟ إنَّ اللفظ واحد، در حدیث شفعه لاضرر و لاضرار دلالت بر حرمت وضعی می‌کند در حدیث منع فضل ماء دلالت بر حرمت تکلیفی می‌کند در حالتی که لفظ، لفظ واحد است، سیاق، سیاق واحد است، و لا مجال لإرادة ماعدا الحکم الوضعی فی حدیث الشفعة، مجالی برای اینکه حکم وضعی را قضد نکند نیست و حکم تحریم تکلیفی را در حدیث فضل ماء قصد نکند نیست یعنی آن دلالت بر وضعی می‌کند، در فضل ماء فقط دلالت بر حرمت تکلیفی می‌کند ولی اگر اینها هم نپرداختند اینها مانع شدند از آب، اینها مواشیشان هم مردند اینها مقارن نیستند نسبت به آب، بناءً علی ما اشتهر عند الفرقین من حمل النهی علی التنّزیه فکنت اتشبث ببعض الامور فی دفع الاشکال، خلاصه ما دنبال این در آمدیم که این اشکال را حل کنیم و یک جوری حکم وضعی را از لا ضرر برداریم و فقط دال بر حرمت تکلیفی بکنیم. ؟و تبیّن عندی أن حدیث الشفعة و النافی عن منع الفضل لم یکونا حال الصدور من النّبی مزیّلا بالضرر، این حدیث شفعه و فضل ماء در زمان صدور از پیغمبر، مذیّل به لا ضرر نبودند و أنّ الجمع بینهما و بینه جمعاً من الراوی بین الرّوایتین الصّادرتین ؟ طریقین مختلفین، جمع بین این دو تا، این جمع از راوی است، که راوی آمده جمع کرده، راوی کیست؟ عقبة بن خالد، عقبة بن خالد که از امام صادق این روایت را نقل کرده، خود عقبه آمده از خودش لا ضرر را اضافه کرده در این دو تا و این دلیلش را که ما در روایت عبادة بن صامت نداریم که لا ضرر چسبیده باشد به آن حدیث شفعه و اینها، و هذا المعنی \_خود ایشان می‌دانستند که چه کاری کرده‌اند\_ و إن کان دعوی عظیماً و امراً یثقل تحمّله علی کثیرین و یأبی عن تصدیقه کثیر من؟ من جزم دارم، بالاخره من جزم دارم، کاریش نمی‌توانم بکنم من جزم دارم که راوی از خودش اضافه کرده !! حالااز کجا جزم داری ؟! این را دیگرحلال زاده می‌داند!

و إنّما اثبّته، ما آن را تثبیتش می‌کنیم فی هذا الأوراق رجاء؟ بعض الباحثین و ترک الإحتجاج به فی مواضع معروفة... و بالجمله فامّا اَنا فلا اشک در اینکه حدیث شفعه وناهی از فضل ماء لم یکونا مذّیلاً بحدیث الضّرر، اینها مذیّل به حدیث لاضرر نیستند و ان الذی ثبت صدورُه عنهم منحصرٌ فی قضیّة سمرة بن جندب فقط در روایت سمرة بن جندب است و اما غیری فهو بالاختیار، اختیار دارد که قبول بکند یا نکند، البته ما هم نمی‌گوئیم در اینکه این لاضرر، پیغمبر در جای دیگر این لاضرر را فرموده باشند، ما هم این حرف را نمی‌زنیم، ولی اشکال در این است آیا امام صادق گفته این را، یا نگفته؟ شما داری در اینجا ادعا می‌کنی، ما کار نداریم، بالاخره، امام صادق هم این مطلب را بیان کند بالاخره لاضرر اثبات می‌شود، بین امام و پیغمبر فرق نمی‌کند، چه پیغمبر بفرمایند در یک قضیه‌ای لاضرر چه امام صادق در یک مسأله‌ای استشهاد کنند به کلام پیغمبر، بالاخره لاضرر اثبات می‌شود، شما داری از کلام امام صادق لاضرر را برمی‌دای، حالا این لاضرر، مال قضیۀ سمرة بن جندب است خب شاید ما هم قبول کنیم این را، اشکال ندارد، شما می‌گویی عقبة بن خالد آمده لاضرر را اضافه کرده و اضافه کردن لاضرر، شما را در مخمصه انداخته بر اینکه منظور از نهی در اینجا حکم وضعی است و شما برای فرار از حکم وضعی و امر را دال بر تحریم تکلیفی گرفتن، آمدید این لاضرر را نسبت به راوی دادید این را شما باید اثبات بکنید، حالا پیغمبر فرض کنید در جای دیگر گفتند یا نگفتند اشکال ندارد، حالا یا گفتند یا نگفتند ما کاری نداریم حالا در صد جای دیگر هم گفته باشند بالاخره همین قدر که قضیۀ سَمُره ثابت شد، خب این مسأله تمام است و اضافه بر آنکه امام صادق آمده در دو تا قضیه، یکی در قضیۀ شفعه و یکی در یک قضیۀ دیگرکه منع فضل ماء باشد لاضرر را نسبت به پیغمبر داده و کفی به دلیلاً، کافی است دیگر، ما دیگر نیازی به چیزی نداریم و شما باید در اینجا...، به صرف اینکه عبادة بن صامت آمده در اقضیة النبی قضیۀ لاضرر را یک حکم جدا گرفته این دلیل نمی‌شود بگوئید که راوی آمده خودش جدا کرده، نه، این همه ما روایات داریم که امام صادق بیان کرده بعد استشهاد کرده به کلام پیغمبر، امام صادق حکم را بیان کرده و بعد استشهاد کرده به آیات قرآن، خیلی زیاده، در این هم همینطور استشهاد کرده و ظهور روایت عقبه از امام صادق، این ظهورش اقوی دلیل بر این است که ما نمی‌توانیم این را از کلام امام صادق جدا کنیم پس بنابر این مطلب ایشان در اینکه لاضرر را اسناد به راوی می‌دهند این بی وجه و بی تأمل است.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد